بسم الله الرحمن الرحیم

یک شنبه 16/6/99 جلسه اول

آخرین مبحثی که در کتب اصول بحث می شود بحث اجتهاد و تقلید است . البته همانطور که از تعبیر مرحوم اخوند در کفایه استفاده می شود این بحث از مباحث علم اصول خارج است اما از جهت مناسبت با مباحث اصولی، در خاتمه از ان بحث می شود.

وجه خروج بحث اجتهاد و التقلید از مباحث اصولیه معلوم است . زیرا مباحث اصولیه همانطور که در ابتدای علم اصول به طور مشروح گفته شد مسایلی هستند که نتیجه انها در طریق استنباط احکام شرعیه کلیه واقع می شوند و از ان نتیجه، به عنوان دلیل بر جعل و حکم شرعی استفاده می شود . در حقیقت مباحث علم اصول به عنوان مقدمه استنباط احکام شرعیه از ادله می باشند. اما در مبحث اجتهاد و تقلید مسائلی که عنوان می شود در طریق استنباط قرار نمی گیرند. انچه در این خاتمه بحث می شود اقسام و احکام نفس استنباط حکم شرعی است نه مسایلی که با انها حکم شرعی را استنباط کنیم . لذا در نوع کتب هم تعبیر به خاتمه شده است. اما به خاطر ارتباطش با مسائل علم اصول باید از انها بحث شود.

مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید در دو فصل عنوان می شود . فصل اول مربوط به اجتهاد و امور مرتبط به ان است و فصل دوم راجع به تقلید و مباحث مربوط به ان. در فصل اول که مربوط به اجتهاد است اموری جای بحث و تامل دارد که نوع این امور در کلام مرحوم اخوند مطرح شده است و اعلام دیگر هم به تبع انها را پیگیری کرده اند .

امر اول: بیان معنای لغوی و اصطلاحی اجتهاد

معنای لغوی:

در کلام مرحوم اخوند در کفایه امده است که الاجتهاد لغة تحمل المشقة. شبیه این تعبیر در کتب دیگری مثل معالم و فصول هم امده است اما با توجه به اینکه اجتهاد مصدر باب افتعال است و از ماده "جهد" گرفته شده است طبعا باید بر اساس معنای ثلاثی مجرد ان، معنا شود.

در کتب لغت برای این ماده دو لفظ را ذکر کرده اند؛ یکی جُهد و دیگری جَهد. اگر اجتهاد از جَهد گرفته شده باشد و معنای آن طاقت باشد معنای اجتهاد می شود بذل طاقت یا همان استفراغ وسع که به کارگیری تمام نیرو و قوت می باشد . اگر از جُهد گرفته شده باشد و معنای ان نیز مشقت باشد طبعا معنای لغوی اجتهاد تحمل المشقه خواهد بود.

اینکه در کلام مرحوم اخوند و برخی دیگر از اعلام، اجتهاد تحمل المشقه معنا شده بود، به این خاطر است که اجتهاد را از جُهد گرفته اند و جُهد هم به معنای مشقت لحاظ شده است .

اما ایا واقعا در ماده ثلاثی مجرد اجتهاد، جَهد و جُهد دو معنا دارند و یا یکی و اگر دارای معنای واحد می باشند، بر اساس ان معنای واحد مصدر باب افتعالش چطور باید لحاظ شود؟

 در کثیری از کلمات لغویین جَهد و جُهد به یک معنا اخذ شده و ان طاقت است . منتها به کار گیری نیرو و طاقت چون ملازمه با مشقت دارد، عنوان مشقت وارد معنا شده است؛ نه اینکه در ماده اصلی، این دو معنا وجود داشته باشد . بله بعضی از لغویین برای این دو لفظ، فقط معنای مشقت را ذکر کرده اند و بعضی فقط طاقت را اورده اند.

با لحاظ اینکه این دو لفظ هر دو به یک معنا می باشند، طبعا باید معنای لغوی اجتهاد را همان بکارگیری طاقت معنا کنیم که طبعا همراه و ملازم با تحمل مشقت است . شاهد بر اينکه جَهد وجُهد به يک معنا است اين است که در سوره توبه امده "الذین لا یجدون الا جُهدهم" یعنی طاقتهم ، و در سوره مائده است که "اقسموا بالله جَهد ایمانهم" کلمه جَهد بکار رفته ولی به معنای طاقت است .پس ماده جهد يک معنا دارد و آن طاقت است ، اما چون بکارگیری طاقت همراه با مشقت است طبعا عنوان تحمل المشقه هم می شود در معنای اجتهاد به حسب لغت اخذ شود. تعبیر صحیح و دقیق، این بیان سید مرتضی است که "فأمّا الاجتهاد؛ فموضوع في اللّغة لبذل‏ الوسع‏ و الطّاقة في الفعل الّذي يلحق في التّوصّل إليه بالمشقّة، كحمل الثّقيل و ما جرى مجراه، ثمّ استعمل فيما يتوصّل به إلى الأحكام من الأدلّة على وجه يشق‏"[[1]](#footnote-1).

بنابراین به حسب معنای لغوی، اجتهاد، به کارگیری نیرو و توان و یا همان استفراغ وسع است که همراه با تحمل مشقه می باشد.

استعمال اجتهاد در روايات :

تعبیر اجتهاد در کثیری از موارد استعمال در روایات، به همان معنای بذل وسع و طاقت است اما در زمینه عمل به احکام نه تلاش فکری برای به دست اوردن احکام . عباراتی که در روایات متعدد امده ناظر به همین معنا است . در همان نامه حضرت امیر علیه السلام به عثمان بن حنیف در نامه 45 نهج البلاغه امده است : ولکن اعینونی بورع و اجتهاد؛ یعنی تلاش وافر و کامل در عمل به احکام . یا انچه در روایات متعددی امده که باید در اصحاب و مومنین تقوی و اجتهاد دیده شود. در صحیحه ابن ابی یعفور است که "کونوا دعاة الناس بغیر الستنکم لیروا منکم الاجتهاد و الصدق و الورع" . یعنی همین که در مقام عمل، ملتزم به احکام باشید سبب دعوت دیگران به مسیر اهل بیت علیهم السلام می شود. یا در صحیحه زید شحام است که "علیک بتقوی الله و الورع و الاجتهاد" . در این روایات اجتهاد به معنای تلاش عملی است . نیز در این فقره دعای ندبه که " واعنّا علی تادیة حقوقه ا لیه و الاجتهاد فی طاعته واجتناب معصيته" که جا دارد این تعبیر به عنوان نصب العین همه مومنین مخصوصا ما طلبه ها قرار بگیرد که منتسب به حضرت حجت عجل الله فرجه می باشیم و به اسم سربازی ان حضرت در امده ایم. باید صبح و شام تمام همّ و تلاش خود را در این زمینه بکار ببریم یعنی بذل وسع کنيم و نهایت طاقت خود را بکار بگیریم در اطاعت حضرت و پرهیز از انچه مرضی حضرت نیست .

در امثال این روایات عنوان اجتهاد به همین معنای تلاش و به کار گرفتن نیرو در مقام عمل به احکام بکار رفته است.

در مقابل این معنا، عنوان اجتهاد به معنای دیگری هم بکار رفته است که ناظر به مقام فکر و جهت علمی است نه عملی . این معنای دوم که در روایات بکار رفته است تلاش در استخراج احکام است اما نه از راه حجت بلکه در حقیقت عبارت است از اِعمال حدس و رای و بکارگیری قیاس و استحسان در مقابل استناد به کتاب و سنت . وجه این استعمال هم این است که در کلمات عامه و اجتهاد متداول در میان عامه، اجتهاد به این معنا بوده است. زیرا انها اعمال قیاس و استحسان می کردند. در روایات ما هم در ردّ از این طریقه، نهی از این نوع اجتهاد شده است . مرحوم صاحب وسائل این روایات را در باب6 از ابواب صفات القاضی اورده است و عنوان باب را این طور قرار داده است که باب عدم جواز القضاء و الحکم بالرأی و الاجتهاد و المقاییس و ... ". در یکی از این روایات امده است " **وأما الرد على من قال بالاجتهاد، فإنهم يزعمون أن كل مجتهد مصيب على أنهم لا يقولون إنهم مع اجتهادهم أصابوا معنى حقيقة الحق عند الله عز وجل لأنهم في حال اجتهادهم ينتقلون عن اجتهاد إلى اجتهاد …**" یا در رساله امام صادق علیه السلام راجع به اصحاب رای و قیاس امده است "قالوا لا شئ الا ما ادرکته عقولنا و عرفته ألبابنا فولاهم الله ما تولوا و أهملهم و خذلهم حتى صاروا عبدة أنفسهم من حيث لا يعلمون و لو كان الله رضي منهم اجتهادهم و ارتياءهم فيما ادعوا من ذلك لم يبعث الله إليهم فاصلا لما بينهم و لا زاجرا عن وصفهم‏" . یعنی اگر چنین رویه ای مورد رضایت خداوند متعال بود نیازی به بعث رسل نبود و در هر زمانه ای انها به عقولشان ارجاع داده می شدند . همین که معلوم و محرز است که بشر نیاز به بعث رسل دارد نشان می دهد که انسان موکول به اجتهادات خودش نیست . این اجتهاد به معنای اعمال ظن و قیاس در استنباط احکام، است که در روایات مورد طعن وردع واقع شده است و اینکه ما می بینیم اخباریین من جمله صاحب وسائل در کلماتشان پر است از ردّ بر اجتهاد به این خاطر است که انها از اجتهاد همان معنایی را می فهمند که ناظر به اعمال قیاسات و غیره است و در روایات از ان نهی شده است .

بنابراین اگر به حسب روایات بخواهیم بررسی کنیم عنوان اجتهاد به دو معنا می باشد یکی اجتهاد عملی و بذل وسع در عمل به احکام و دیگری استنباط احکام شرعیه از راه قیاس و استحسان .

معنای اصطلاحی:

اما به حسب اصطلاح، مقدار مسلم از عنوان اجتهادی که در مقابل تقلید در کلمات بزرگان ما مطرح شده است، تلاش علمی و بذل جهد علمی در استنباط احکام شرعی است. اختلاف در کیفیت تعریف اجتهاد به گونه ای است که جامع و مانع باشد. لذا برای اجتهاد در اصطلاح تعاریف مختلفی ذکر شده است که ارتباطی با اجتهاد بکار رفته در روایات ندارد.

تعریف اول: این تعریف در کلمات قدمای اصولیین خاصه مثل مرحوم علامه و عامه مثل حاجبی امده است که الاجتهاد استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی .

تعریف دوم: محقق در معارج فرموده است که اجتهاد در عرف فقهاء، بذل الجهد فی استخراج الاحکام الشرعیه است . ایشان توضیح داده اند که چون استخراج احکام شرعیه در نوع موارد، احتیاج به تامل دارد تعبیر به اجتهاد کرده اند.

تعریف سوم : شیخ بهایی در زبده الاصول فرموده است که الاجتهاد ملکة یقتدر بها علی استنباط الحکم الشرعی الفرعی من الاصل فعلاً أو قوةً قريبةً .

تعریف چهارم : مرحوم اخوند تعریف اول را اصلاح کرده و فرموده است : الاجتهاد استفراغ الوسع فی تحصیل الحجة علی الحکم الشرعی .

تعریف پنجم: تعریفی است که در کلام مرحوم اقای خویی در مصباح امده است ؛ استفراغ الوسع فی تحصیل الحجه علی الحکم الشرعی او تعیین الوظیفه عند عدم الوصول الیها که همان تعریف مرحوم اخوند است ولی همراه با ضمیمه .

انتظار این است که همه مواردی که مجتهد از راه علم وجدانی به حکم می رسد و مواردی که از راه امارات و طرق عقلائیه به حکم دسترسی پیدا می کند و نيز مواردی که با استناد به حجج و اصول عملیه در مقام اثبات تنجز حکم یا نفی تنجز واثبات تعذر حکم بر می اید، باید تمامی این موارد در محدوده تعریف اصطلاحی بگنجد و در عین حال علم مقلد به حکم شرعی و نيزقیاس و استنباطات ظنیه هم از تعریف خارج شود . با توجه به این انتظار از معنای اصطلاحی باید تعاریف مختلف بررسی شود .

1. - الذریعه/2/196. [↑](#footnote-ref-1)